

زن بودن در ایران ، خودش مبارزه است

مصاحبه با سپیده کوشا کارگردان نمایشنامه «مرگ و آن دختر»

«سپیده کوشا» از بنیانگزاران گروه تئاتر داروک است. او در هفده سال تجربه تئاتری خود در بیش از ۱۵ نمایش ایفای نقش نموده است. جسی در «شب بخیر مادر» اثر مارشا نورمن ترجمه ی حمید احیاء، زن آسیابان «در مرگ یزدگرد» اثر بهرام بیضائی، میزبان در «صندوق» اثر کوبوآبه، و زن در «خرس» و «خواستگاری» اثر چخوف از جمله نقش های محبوب او هستند. او همچنین نمایش نامه های «آغاز»، «آینه»، «اگر بروید تنها می مانم»، «مرد، چهار زنش و مادرش»، «چه کسی به ما فرصتی دوباره خواهد داد»، «او می داند»، «مرغ سحر» و «آغاز فصلی سرد» را تا کنون نوشته است. بعلاوه کارگردانی اکثر آثار خود و نمایش «مرگ و آن دختر» اثر آریل درفمن و «عروسکها» اثر بهرام بیضائی را کارگردانی نموده است. متنی که می خوانید گزیده هایی از یک گفتگوی طولانی با او پس از کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایرانی در شهر برکلی آمریکا می باشد.

آذر درخشان - ژوئن ۲۰۰۰

پیش از این «سپیده کوشا» را بعنوان بازیگر در نمایشنامه «مرغ سحر» دیده بودیم. توانائی سپیده در ارائه نقش زنی که در برزخ سنت و مدرنیسم گرفتار آمده، جالب توجه بود. این بار سپیده کوشا در مقام کارگردان نمایشنامه «مرگ و آن دختر» قدرت هنری خود را بنمایش گذارد. سپیده و زنان هنرمندی چون او نشانه رشد و پیشرفت جنبش زنان در عرصه های گوناگون منجمله در عرصه هنر می باشد.

آذر: بدون مقدمه بروم سراغ نمایشنامه «مرگ و دختر». انگیزه تو از انتخاب این نمایش برای کنفرانس امسال بنیاد چه بود؟

سپیده: ما این تئاتر را هفت سال پیش بروی صحنه بردیم. «بلا واردا» یکی از بنیانگزاران گروه تئاتر داروک متن آن را ترجمه کرده بود. نمایش از نظر دراماتیک بسیار قوی بود و اجرای آن چه برای بازیگر و چه برای کارگردان بسیار جالب است. ولی مهمتر از همه اینها این نمایش خیلی به شرایط ایران می خورد. منظورم ایران الان نیست. منظور شرایطی است که دیکتاتوری از بین برود. آنزمان ما چکار می خواهیم بکنیم؟ این سئوالی است که هر ایرانی و

هر کسی که در کشور دیکتاتور زده زندگی می کند باید از خودش بپرسد. حالا آمدیم اینجا رفتند ما می خواهیم چگونه به آنها برخورد کنیم. آیا با روش آنها باید به خودشان برخورد کنیم؟ سؤالی که بنظر من «آریل درفمن» آخر نمایش طرح می کند، جالب است. زن در مقابل سؤال شکنجه گر که می پرسد چرا کوتاه نمی آئی، می گوید: «چرا من، چرا آدم هائی مثل من باید کوتاه بیایند، چرا همیشه از آدم خوب می خواهند کوتاه بیاید. چرا کوتاه آمدن باید از من شروع بشود؟» بنظر من این سؤال را ما نیز باید از خودمان بکنیم.

آذر: بنظر تو نمایشنامه به این سؤال پاسخ داد؟
سپیده: نمایشنامه نباید جواب بدهد، نمایشنامه باید سؤال را طرح کند. از نظر من هنرمند نباید بگوید که چکار کن، باید سؤال طرح کند تا ذهن بیننده به موضوع حساس شود و بدان فکر کند.

آذر: ظاهراً بنظر می آید نمایشنامه با طرح موضوع شکنجه و تجاوز به زن توسط بازجو خیلی مستقیماً به مسئله زنان ربط نداشت؟

سپیده: چرا کاملاً ربط داشت. زن کسی بود که بهش ظلم شده بود. او بخاطر لو ندادن شوهرش، مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفت. تازه بعد از آن همه شکنجه وقتی آزاد شد و به خانه برگشت شوهرش را با زن دیگری می بیند. این شکنجه و این حادثه زن را از نظر روحی مریض می کند. تمام مدت مرد او را کنترل می کند. ولی بعد وقتی ماجرای این نمایش پیش می آید و وقتی زن کنترل را بدست می گیرد خیلی از مرد رادیکال تر فکر می کند. چون زن کسی است که به او ظلم شده و می گوید چرا چیزی را فراموش کنم و ببخشم. به مرد می گوید تو می توانی دمکرات باشی اینها که با تو کاری نکردند.

آذر: تو در صحبت هایت گفتی که هنرمند قرار نیست راه حل بدهد. ولی چگونگی طرح مسئله، بدرجاتی حل مسئله را هم در خودش دارد. امروزه ما با این مسئله روبرو هستیم که برخی از کسانی که در جنایات بیست ساله رژیم دست داشتند امثال گنجی و جلائی پور و ... ظاهری دمکراتیک و اصلاح طلب بخود گرفته اند. چگونگی برخورد به این قبیل افراد که جز سخنرانان کنفرانس برلین بودند یکی از موضوعات گرهی آن کنفرانس بود و پرسشهای زیادی را مطرح کرده است. بویژه اینکه افرادی چون گنجی در مقابل شعار «فراموش نخواهیم کرد عفو هم نخواهیم کرد» به مردم می گوید اگر خواستید فراموش بکنید یا نکنید اما عفو بکنید. بنظر می آمد که نمایشنامه می خواهد با طرح این مسئله راه به واقعیت هایی ببرد و از این رهگذر بیننده را بفکر وادارد.

سپیده: بنظر من تنها موقعی در یک کشور میشود جنایتکاران را عفو کرد که به جنایات شان اعتراف کنند. آدمهائی که این کارها را کردند باید محاکمه شوند. البته من مخالف حکم اعدام هستم. ولی جنایتکاران باید مشخص شوند و به کل جامعه شناسانده شوند. بعد از آن می توان بخشید اما نباید هیچگاه این جنایات را فراموش کرد. چرا که دوباره می توانند تکرار شوند. در خود نمایش نیز زن به شکنجه گرش می گوید علتی که می خواهم ترا بکشم این نیست که این کارها را کردی علتش این است که انکار می کنی و پشیمان نیستی.

آذر: آیا «آریل درفمن» نمایش را دید؟

سپیده: نه، نمایشنامه را در کنفرانس ندید. وقتی ما اجازه اجرای آن را از او خواستیم گفت باعث افتخار من است که در سمینار زنان ایرانی این نمایشنامه اجرا بشود، چون کشور شما با خیلی خیلی چیزهای مشترک دارد.

آذر: خوب برگردیم به نمایشنامه «مرغ سحر». در آن نمایش که متنش را خودت نوشتی و بازیگر یکی از نقش‌های آن نیز بودی، سه نسل از زنان را در کنار هم گذاشتی. یک نسل که در واقع نسل مادران ماست نسل خودمان و نسل بعد ما که معروف به نسل دو هستند. تو مسائل و مشکلات هر کدام را در آن نمایش طرح کردی. بنظر می‌آمد شخصیت خانم ارجمندی، زنی که از نسل مادران ماست از زندگی زناشویی و روابط زناشویی خود که مدل خانواده سنتی بود راضی بود و دو نسل بعدی ناراضی. آیا تو طرفدار بازگشت به گذشته هستی؟

سپیده: این نظر بنظر من ساده‌انگارانه است. من یک نمایشنامه واقعی نوشتم. کاراکتر واقعی یک زن که جز سنت چیزی را نمی‌شناسد و از زندگیش راضی است. ارجمندی زنی سنتی بود که شوهرش آدم بدی نبود و کتکش نمی‌زد و وظایفش را انجام می‌داد و او هم توقع دیگری نداشت. ولی زنی که معیارهای قبلی را شکسته و از شوهرش یک رابطه برابر و مساوی می‌خواهد خوب معلوم است که اگر چنین نشود از زندگیش ناراضی است. بعضی از مردهای خیلی مدرن نه تنها وظایفی را که مردان قدیمی در قبال همسرانشان انجام می‌دادند، انجام نمی‌دهند. بلکه از مدرنیسم و فمینیسم هم بعنوان یک وسیله استفاده می‌کنند که باز به زن فشار و آزار برسانند. یعنی زنان یک جور در این جامعه مدرن نیز بازنده‌اند. زن در عین حال که امتیازاتی بدست آورده، امتیازاتی هم از دست داده است. فی‌المثل ما بعنوان یک مادر هنوز همه آن وظایف مادری را داریم ولی کار بیرون هم باید بکنیم. زن الان هم باید زن باشد، هم مرد. اگر زن اعتراض بکند مرد می‌گوید مگر تساوی حقوق نمی‌خواهی؟ این که برای زنان تساوی نیست این یعنی بدتر شدن وضع زن. هم باید پوشک عوض کند، هم باید شیر بدهد و حالا هم که همه می‌گویند شیر خشک خوب نیست باید با سینه‌اش شیر بدهد، ولی درضمن باید به کارهای دیگر خارج از منزل هم برسد. یعنی ما داریم از یک پروسه به یک پروسه دیگر می‌رویم و نسل ما که این میان‌گیر کرده خیلی بهش ظلم می‌شود. آذر: کجا باید رفت؟

سپیده: باید جایی رفت که همه مساوی باشند. مادر بودن و پدر بودن دقیقاً مساوی باشد. بهر حال در نمایش «مرغ سحر» آدم‌ها واقعی بودند. حالا هرکس با ذهن خودش می‌تواند از این واقعیت نتیجه بگیرد. مسئله این بود که سعی کردم موقعیت سه زن را نشان بدهم و مهمتر اینکه حرف را کس دیگری در دهانشان نگذاشته بود، حرفهای خودشان بود و حرف من نبود. آذر: ولی تو بعنوان یک هنرمند نظر و ایده داری و حتی می‌توانی فراتر از واقعیت‌ها بروی و یک دورنما ترسیم کنی.

سپیده: من سبک رئالیستی را می‌پسندم و کارهایم اینگونه است. کاری که می‌توان از لحاظ احساسی باهاش رابطه برقرار کرد و فهمید. کاری که با زندگی مطابقت دارد. البته باید در کار رئال هم کاراکتر سازی کرد اگر اینکار صورت نگیرد آن هم بد است. اینکه حرف‌های خودم یعنی سپیده‌ای که سی و خرده‌ای سن دارد را در نمایشنامه «مرغ سحر» دهان خانم ارجمندی که شصت و خرده‌ای سن دارد، بگذارم را قبول ندارم. مثلاً بعضی اعتراض کردند چرا آن دختر جوان حرف‌های زشت می‌زد. من خودم اینطوری حرف نمی‌زنم ولی تمام دخترهای ۱۷، ۱۸ ساله در آمریکا اینطوری حرف می‌زنند. کارهای رئال لزوماً عامه‌پسند نیست ولی واقعی هستند. این شخصیت‌ها وجود دارند و داستان‌هایی دارند.

آذر: تا چه حد زن بودن تو روی کارها و فعالیت‌های هنری‌ات تاثیر می‌گذارد؟ و مبارزه

زنان را چگونه می بینی؟

سپیده: من هیچوقت نمی نشینم بطور آگاهانه روی مسئله زن بنویسم. دلم می خواهد چیزی که می گویم از زن و مرد بگذرد. ولی بهرحال چون زن هستم چون اعتقاد به آزادی زن دارم اینها همه یک جوری توی کارم منعکس می شود.

بنظرم در جامعه ما هر زنی که حتی مویش را از روسری بیرون می آورد مبارزه می کند. زن بودن در ایران خودش مبارزه است. برای یک زن، خودش بودن و مستقل بودن مبارزه است و برای من این یک مبارزه شخصی و سیاسی است که خودم را بعنوان خودم بشناسانم و در سایه کسی دیگر شناخته نشوم. فکر می کنم چه بخوام یا نخوام در جنبش زنان قرار دارم. آذر: با تشکر از تو و به امید اینکه گروه شما بتواند در اروپا نیز برنامه های خود را اجرا کند. و بامید آنکه افرادی پیشقدم شوند و شما را یاری دهند تا ایرانیان بیشتری شاهد کارهای هنری تان باشند.